مرغ دريا

خوابيد آفتاب و جهان خوابيد

از برجِ فار، مرغکِ دريا، باز

چون مادري به مرگِ پسر، ناليد.

گريد به زيرِ چادرِ شب، خسته

دريا به مرگِ بختِ من، آهسته.

□

سر کرده باد سرد، شب آرام است.

از تيره آب ـ در افقِ تاريک ـ

با قارقارِ وحشي اردک‌ها

آهنگِ شب به گوشِ من آيد؛ ليک

در ظلمتِ عبوسِ لطيفِ شب

من در پي نواي  گُمي هستم.

زين‌رو، به ساحلي که غم‌افزاي است

از نغمه‌هاي ديگر سرمستم.

□

مي‌گيرَدَم ز زمزمه‌ي  تو، دل.

دريا! خموش باش دگر!

                             دريا،

با نوحه‌هاي زيرِ لبي، امشب

خون مي‌کني مرا به جگر...

                                دريا!

خاموش باش! من ز تو بيزارم

وز آه‌هاي سردِ شبانگاهت

وز حمله‌هاي موجِ کف‌آلودت

وز موج‌هاي تيره‌ي جانکاهت...

□

اي ديده‌ي دريده‌ي سبزِ سرد!

شب‌هاي مه‌گرفته‌ي دم‌کرده،

ارواحِ دورمانده‌ي مغروقين

با جثه‌ي کبودِ ورم‌ کرده

بر سطحِ موج‌دارِ تو مي‌رقصند...

با ناله‌هاي مرغِ حزينِ شب

اين رقصِ مرگ، وحشي و جان‌فرساست

از لرزه‌هاي خسته‌ي اين ارواح

عصيان و سرکشي و غضب پيداست.

ناشادمان به‌ شادي محکومند.

بيزار و بي‌اراده و رُخ ‌درهم

يکريز مي‌کشند ز دل فرياد

يکريز مي‌زنند دو کف بر هم:

ليکن ز چشم، نفرتشان پيداست

از نغمه‌هايشان غم و کين ريزد

رقص و نشاطشان همه در خاطر

جاي طرب عذاب برانگيزد.

با چهره‌هاي گريان مي‌خندند،

وين خنده‌هاي شکلک نابينا

بر چهره‌هاي ماتم‌شان نقش است

چون چهره‌ي جذامي، وحشت‌زا.

خندند مسخ‌گشته و گيج و منگ،

مانندِ مادري که به امرِ خان

بر نعشِ چاک‌چاکِ پسر خندد

سايد ولي به دندان‌ها، دندان!

□

خاموش باش، مرغکِ دريايي!

بگذار در سکوت بماند شب

بگذار در سکوت بميرد شب

بگذار در سکوت سرآيد شب.

بگذار در سکوت به گوش آيد

در نورِ رنگ‌رفته و سردِ ماه

فريادهاي ذلّه‌ي محبوسان

از محبسِ سياه...

□

خاموش باش، مرغ! دمي بگذار

امواجِ سرگران ‌شده بر آب،

کاين خفتگان مُرده، مگر روزي

فريادِشان برآورد از خواب.

□

خاموش باش، مرغکِ دريايي!

بگذار در سکوت بماند شب

بگذار در سکوت بجنبد موج

شايد که در سکوت سرآيد تب!

□

خاموش شو، خموش! که در ظلمت

اجساد رفته‌رفته به جان آيند

وندر سکوتِ مدهشِ زشتِ شوم

کم‌کم ز رنج‌ها به زبان آيند.

بگذار تا ز نورِ سياهِ شب

شمشيرهاي آخته ندرخشد.

خاموش شو! که در دلِ خاموشي

آوازشان سرور به دل بخشد.

خاموش باش، مرغکِ دريايي!

بگذار در سکوت بجنبد مرگ...

۲۱ شهريور ۱۳۲۷